

فهرست مطالب :

فعل طبیعی و فعل اخلاقی

ارزش کار اخلاقی

عفو و گذشت

حق شناسی و وفا

ترحم به حیوانات

سخن سری سقطی

دعای مکارم الاخلاق

سخن خواجه عبدالله انصاری

بازاری و مالک اشتر

فعل طبیعی و فعل اخلاقی

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين بارى الخلائق اجمعين و الصلوه و السلام على عبد

الله و رسوله و حبيبه و صفيه و حافظ سره و مبلغ رسالاته سيدنا و نبينا

ومولانا ابى القاسم محمد و اله الطيبين الطاهرين المعصومين اعوذ بالله من

الشیطان الرجيم « : خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلين ». ( ۱ ) قبلا عرض

کردیم که پاره ای از افعال انسانی " اخلاقی " نامیده می شود در مقابل

افعال عادى و طبعی این سوال پیش می آید که اخلاق و معنی اخلاقی بودن یک

فعل چیست ؟ چگونه است که یک کار انسان ، اخلاقی نامیده می شود ؟ و عرض

کردیم که اگر چه ابتدا به نظر می رسد که این سوال ، سوال خیلی ساده ای

است و جواب آسانی دارد ، ولی وقتی که عمیقا وارد این مطلب می شویم

می بینیم جواب این سوال که راز اخلاقی بودن چیست ، به این سادگیها نیست

، بلکه از مشکل ترین مسائل فکری و پیچیده ترین مسائل فلسفی بشر است و از

چند هزار سال پیش تا امروز هنوز فلاسفه جهان توافق نظری روی آن پیدا

نکرده اند ما به جای اینکه اول ملاکهای اخلاقی بودن را در مکتبهای اخلاقی

بیان بکنیم و مثلا بگوئیم افلاطون درباره ملاک اخلاقی بودن چه گفته است ،

ارسطو چه گفته است ، اپیکور چه گفته است ، غزالی چه گفته است ، در

دنیای جدید ، فلاسفه اروپا هر کدام چه گفته اند ، به جای اینها اول موارد

ساده بسیار روشنش را ذکر می کنیم بعد به تفسیر می پردازیم ، زیرا قبل از آنکه موارد فعل اخلاقی روشن بشود ، تفسیر کردن چندان صواب نیست قبلا از موارد مسلم فعل اخلاقی ، مثالهایی از " ایشار " یعنی غیر را بر خود مقدم داشتن ، زحمت خود و آسایش دیگران را طلیدن ، در قالب تاریخچه هایی از خارج و داخل دنیای اسلام ، و مثالهایی هم از یک مورد دیگر اخلاقیات یعنی همدردی با دردمندان ذکر کردیم اکنون باز می خواهیم به مثالهای دیگری در این مورد پردازیم همه برای این است که می خواهیم موضوع کاملا روشن بشود و قبل از ذکر مثالها ، برای اینکه شما به اهمیت این موضوع پی ببرید لازم است مطلبی را عرض کنم .

### ارزش کار اخلاقی

کارهایی که ما به آنها می گوئیم کار اخلاقی ، می بینیم فرقی با کار عادی این است که قابل ستایش و آفرین و تحسین اند به عبارت دیگر بشر برای این گونه کارها ارزش قائل است تفاوت کار اخلاقی با کار طبیعی در این است که کار اخلاقی در وجدان هر بشری دارای ارزش است یعنی یک کار ارزشمند و گرانبها است و بشر برای خود این کار ، قیمت قائل است آن قیمتی هم که برایش قائل است نه از نوع قیمت و ارزشی است که برای کار یک کارگر قائل است که ارزش مادی به اصطلاح ایجاد می کند و استحقاق مبلغی پول یا کالا در مقابل کار خودش پیدا می کند ، بلکه یک نوع ارزش

ما فوق این ارزشهاست که با پول و کالای مادی قابل تقویم نیست آن سربازی که جان خودش را فدای دیگران می کند، کارش کار با ارزشی است ولی ارزش آن از نوع ارزشهای مادی نیست که مثلا بگوئیم فلان عمله کارش ساعتی بیست و پنج تومان ارزش دارد، معمار هشتاد تومان، مهندس صد و پنجاه تومان، آن دیگری پانصد تومان، و خیلی بالا باشد، مثلا می گویند فلان کس آمد چاه نفت را خاموش کرد و برای هر ساعت کارش پنج هزار تومان ارزش قائل بودند، بالاخره قابل تقویم به ارزشهای مادی است .

کارهای اخلاقی، در ذهن و وجدان بشر دارای ارزش و قیمت است، گرانبها است ولی نوع ارزشش با ارزشهای مادی مقیاس را هر اندازه بالا بگیرد متفاوت است آن یک ارزش دیگری است، ارزشی است مافوق ارزشهای مادی قضایایی که از علی علیه السلام نقل کردیم، قابل این نیست که بگوئیم این کار علی را حساب بکنید ببینید چند میلیون تومان یا چند میلیارد دلار قیمت دارد این با تومان و دلار قابل تقویم نیست البته ارزش و قیمت دارد ولی نوع ارزشش اساسا با این ارزشها متفاوت است .

بعد از آنکه ثابت شد که در میان کارهای انسان یک سلسله کارها هست دارای ارزش و قیمت، آن هم نوعی ارزش که با ارزشهای مادی متفاوت است، قهرا این سوال پیش می آید که توجیه این ارزشها چگونه است؟ یعنی با چه فلسفه ای، با چه مکتبی می توانیم این ارزشها و قیمتها را برای کارهای اخلاقی بشر توجیه بکنیم؟ به عبارت دیگر کدام مکتب می تواند ارزش اخلاقی کار بشر را تفسیر و توجیه و تایید کند؟ آیا همه مکتبها قادرند این گونه کارها را توجیه کنند؟ خود مکتب قادر

است؟ همه مکتبها قادر نیستند اکنون نمیخواهم این مطلب را بسط بدهم این را عرض کردم برای اینکه از حالا ذهن شما آماده باشد برای این مطلب که ارزشهای اخلاقی را کدام مکتب از مکتبها می تواند توجیه کند، و کدام مکتب قادر به توجیه نیست؟ مکتبهایی که قادر به توجیه نیستند بعضی صراحت دارند، به روی خودشان می آورند، خجالت هم نمی کشند، انکار می کنند می گویند: " اصلا " اخلاق " حرف مفت است، کار اخلاقی انجام دادن از ساده دلی است، آدم عاقل دنبال کار اخلاقی نمی رود، دنبال خوشی و لذت می رود جز سود و لذت هیچ چیز دیگری در عالم منطقی نیست " باز این خوب است، بالاخره می گوید من مکتبی دارم که نتیجه اش همین است ولی پاره ای از مکتبها، جهان بینی شان، فلسفه و اساس فکرشان همین نتیجه را می دهد یعنی به همین جا می رسد اما به روی خودشان نمی آورند بلکه بر عکس، می گویند: ما هم به ارزشهای اخلاقی قائل هستیم و برای انسانیت ارزش قائلیم ولی با کدام مکتب؟!

اینها با آن اساسی که تو چیدی جور در نمی آید به هر حال ما بعدا روی این مطلب بحث می کنیم.

حال می پردازیم به مثالهای دیگر برای اخلاقی بودن بعضی از کارها.

### عفو و گذشت

این خودش یک مسئله ای است حدیث پیغمبر هم هست: « ثلاث من مکارم الاخلاق: تصل من قطعك و تعطی من حرمك و تعفو عن ظلمك » (۱) یک کسی درباره شما مرتکب خطا یا جنحه و یا جنایتی می شود البته در اینجا بخشی از عمل مربوط به شخص شماست، و بخش دیگر مربوط به

جامعه مثل اینکه قاتلی می آید انسانی را می کشد ، که این عمل ، هم جنبه جنایتی دارد و هم جنبه اجتماعی سخن در آنجا است که آن عمل به جامعه ارتباط ندارد و حقی در جامعه تولید نمی شود :

یک کسی به شما تهمتی زده ، دروغی بسته ، از شما غیبتی کرده و از این نوع کارها ، یا از همان کارها ولی نه از جنبه اجتماعی بلکه از جنبه شخصی و فردی اش ، شما عفو و گذشت می کنید ، او تقاضای بخشش می کند ، شما هم می بخشید ، می گذرید این عمل نیز یک عمل اخلاقی تلقی می شود

ما فوق عمل عادی ، و یک نوع عمل قهرمانانه .

## حق شناسی و وفا

دیگری به انسان ، احسان و نیکی کرده عکس العمل انسان در مقابل او دو جور می تواند باشد یکی

اینکه بعد که فهمید دیگر به اصطلاح خرش از پل گذشته ، اصلا اعتنا نمی کند ، فراموش می کند و

کاری به کار او

ندارد ، و دیگر اینکه در مقابل او تا آخر عمر حق شناسی می کند ، نیکی او را فراموش نمی کند ،

تشکر می کند و وفا به خرج می دهد ، بعد از بیست سال هم اگر یک وقتی پیش بیاید که آن شخص

احتیاجی داشته باشد ، فوراً به حکم « هل جزاء الاحسن الا الاحسان » ( ۱ ) - که خود همین یک

اصل اخلاقی فطری است که قرآن ذکر کرده است - در مقام پاداش و احسان او بر می آید این عمل

یک عمل اخلاقی است .

## ترحم به حیوانات

حتی حیواناتی که از یک نظر پلیدند ، آن پلیدی منافات ندارد با ترحم به آنها مثلاً سگ به دلیل

میکروبی که در لعاب دهانش یا در همه بدنش هست ، می گوئیم پلید است یعنی با او مانند شیئی که

دارای یک میکروب خطرناک هست رفتار می کنیم این منافات ندارد با اینکه در عین حال این حیوان

قابل ترحم باشد ، و هست انسان حیوان گرسنه یا تشنه ای می بیند یک نفر ممکن است بی تفاوت

باشد ، یک نفر دیگر او را تیمار می کند در حدیث است که مردی در بیابان می گذشت ، سگی را

دید که از شدت تشنگی زبانش را

به خاکهای نمناک می مالد در آنجا چاه آبی بود خف خودش را، یعنی کفش خودش را به دستار یا

شالی بست فرستاد داخل چاه و از آن آب کشید و بعد ظاهراً با دست خودش به این حیوان آب داد و

او را سیراب کرد و از مرگ نجات داد. وحی رسید به پیغمبر زمانش که خدا کار این انسان را

شکر کرد، یعنی قدر این کار را دانست (یعنی این کار نزد خدا قدر دارد): «شکر الله له و ادخله

الجنة» خدا قدر کار این

شخص را شناخت یعنی عملاً شناخت، به این معنی که به او پاداش داد: او را به بهشت برد. همین

{ حدیث } است که سعدی در بوستان آورده :

یکی در بیابان سگی تشنه یافت برون از رمق در حیانش نیافت

سعدی می گوید "کله دلو کرد" ولی حدیث می گوید کفش خودش را دلو کرد .

کله دلو کرد آن پسندیده کیش

چو جبل اندر آن بست دستار خویش (۱)

به خدمت میان بست و باز و گشاد

سگ ناتوان را دمی آب داد

خبر داد پیغمبر از حال مرد

که داور گناهان او عفو کرد

رمز مطلب در کجاست که این کار نزد خدا و خلق خدا ارزش دارد؟



## سخن سری سقطی

می گویند یکی از عرفا به نام " سری سقطی " می گفت : من سی سال است که استغفار می کنم به خاطر یک " الحمد لله " که گفته ام ، به خاطر یک شکری که خدا را کرده ام : انی استغفر الله منذ ثلاثين سنه لقولى الحمد لله گفتند چطور ؟ گفت من در بغداد دکاندار بودم ( این داستان را هم سعدی به شعر در آورده است ) یکوقت خبر رسید که فلان بازار بغداد را حریق پیدا شد و سوخت . دکان من هم در آن بازار بود . به سرعت رفتم بینم دکان من سوخته یا نه ؟ یک کسی به من گفت : آتش به دکان تو سرایت نکرده گفتم : الحمد لله بعد با خودم فکر کردم که آیا تنها تو در دنیا بودی ؟ بالاخره آتش چهار تا دکان را سوخته دکان تو را نسوخته یعنی دکان دیگری را سوخته " الحمد لله " معنایش این است که الحمد لله آتش دکان مرا نسوخت ، دکان او را سوخت پس من راضی شدم به اینکه دکان او سوخته بشود و دکان من سوخته نشود بعد به خودم گفتم : اولاتهتم للمسلمین سری ! تو غصه مسلمین در دلت نیست ؟ ( اشاره است به حدیث پیغمبر « : من أصبح لا يهتم بامور المسلمین فليس بمسلم » (۱) هر کس که صبح کند و همتش خدمت به مسلمانان نباشد ، او مسلمان نیست ) و من سی سال است که دارم استغفار آن الحمد لله را می کنم . این چیست ؟

دعای مکارم الاخلاق

"صحیفه سجادیه" دعاهای بسیار معتبری است - هم از نظر سند و هم از نظر مضمون - از زین العابدین علی بن الحسین سلام الله علیه که علمای شیعه از صدر اسلام به این کتاب توجه کرده اند، و بعد از قرآن تنها مجموعه ای است که از اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم هجری به صورت یک کتاب در دست بوده است نهج البلاغه هم کتاب است ولی نهج البلاغه، خطب [و نامه ها و کلمات قصار] علی علیه السلام است که در میان مردم متفرق بود، سید رضی در قرن چهارم اینها را جمع کرد و به صورت یک کتاب در آورد. اصول کافی در قرن چهارم به صورت یک کتاب جمع آوریشده، و کتابهای دیگری قبل از اصول کافی بوده است کتابهایی مثل مصحف فاطمه سلام الله علیها و کتاب علی (ع) که گاهی ائمه از آن اسم می بردند

الان در دست ما نیست بنابر این بعد از قرآن، قدیمترین کتاب شیعی که از اول به صورت کتاب به وجود آمده و الان در دست ما هست صحیفه سجادیه است که جناب زید بن علی بن الحسین وقتی که در جنگ با امویان شهید می شد همین کتاب همراهش بود، و آن را به کسی سپرد، و از آن دو نسخه بوده، که در ابتدای صحیفه این را نوشته اند صحیفه سجادیه دعاهای زیادی دارد حالا من نمی خواهم درباره ارزش حیفه صحبت بکنم که از بحث خودم دور بشوم یکی از دعاهای صحیفه سجادیه دعائی است به نام دعای (مکارم الاخلاق) یعنی دعای اخلاق مکرمتی .

قبلا این حدیث را خواندم که پیغمبر اکرم - به تعبیری که اهل تسنن روایت کرده - اند فرمود: «بعثت لا تتم مکارم الاخلاق» (۱) - و به تعبیری که شیعه روایت کرده اند - فرمود: «علیکم بمکارم الاخلاق فان ربی بعثنی بها» و گفتیم شاید هر دو تعبیر در دو نوبت از زبان پیغمبر اکرم صادر

شده باشد، ولی مضمون به هر حال یکی است این دعا اسمش دعای مکارم الاخلاق است، شاید به

این علت که یک جمله از آن این است «: وهب لی معالی الاخلاق» (۲) اگر ما در این شبها

فرصت پیدا بکنیم لااقل در بعضی

از شبها قسمتهایی از این دعای شریف را برای شما بخوانیم [بسیار مناسب است، زیرا برای] معرفی

مکتب اخلاقی اسلام یکی از بهترین نمونه ها دعای مکارم الاخلاق است. و از جمله آرزوهایی که

من سالهاست دارم این است که یک وقتی توفیق پیدا بکنم این دعا را به فارسی ترجمه و مخصوصا

شرح بکنم، فلسفه ها و نکاتی را که در این دعای شریف هست تشریح کنم و در اختیار فارسی

زبانان خودمان قرار بدهم این جزء آرزوهای من است امیدوارم خدای متعال این توفیق را به من

عنایت کند و خود وجود مقدس علی

بن الحسین سلام الله علیه از خدای متعال بخواهد که این توفیق برای من پیدا بشود حالا من قسمتی از

این دعا را می خوانم برای همین نمونه ها هر کس که این مضمونها را بشنود و انسانی را که آرزویش

اینجور شدن است و البته او اینجور هست و دارد به همه یاد می دهد که انسان اسلام باید اینجور باشد

در نظر بگیرد، با خود می گوید چگونه است که این کارها اینقدر ارزش و قیمت پیدا می کند؟ این

دعا هر قسمتش با صلوات شروع می شود، حضرت یک صلوات بر پیغمبر و آل پیغمبر می فرستد،

بعد چند جمله دعا می کند، دو مرتبه صلوات می فرستد و حال قسمتی از این دعا:

به خدای خود عرض می کند: «اللهم صل علی محمد و آل و سددنی لان اعراض من غشنی بالنصح

» پروردگارا درود بفرست بر پیامبر و آل پیامبر، و به من توفیق بده که با آن کسانی که با من دغلی

می کنند ، به ظاهر دوستی می کنند ولی در باطن می خواهند به من بدی کنند معارضه کنم و اجزی من

هجرنی بالبر

«آن کسانی که مرا ترک و رها کرده اند ، دوستانی که دیگر به سراغ من نمی آیند ، جزای آنها را

کف دستشان بگذارم چگونه ؟ در مقابل اینکه آنها مرا ترک کردند و ترک احسان کردند من نسبت

به آنها برو احسان بکنم » و ائیب من حرمنی بالبدل « پاداش بدهم آنکه مرا محروم کرده است ، به

اینکه به او ببخشم » و اکافی من قطعنی بالصله « و مکافات بدهم هر کس با من قطع رابطه می کند :

ارحام و دوستانی که قطع صله رحم یا قطع صله مودت می کنند ، [ به اینکه رابطه را برقرار کنم ] آنها

می برند ، من پیوند کنم

مکافات من این باشد که آنها این رابطه را می برند من در مقابل وصل کنم ، آنها فصل می کنند ، من

وصل کنم « و اخالف من اغتابنی الی حسن الذکر » مخالفت کنم با آن کسانی که از من غیبت

می کنند ، پشت سر من از من بدگویی می کنند ، و مخالفتم با غیبت کن های خودم این باشد که پشت

سر آنها همیشه نیکی آنان را بگویم . « و ان اشکر الحسنه و اغضی عن السیه » نیکیهای مردم را

سپاسگزار باشم و از بدیهای آنها چشم بپوشم این چه آرزویی است برای انسان ؟ حالا اعم از اینکه ما

خودمان اهل این آرزوها باشیم یا

نباشیم ، اهل این عملها باشیم یا نباشیم ، آیا اینها یک امور قابل ستایش در حد اعلی هست یا نه ؟ آیا

این امور ارزش دارد یا ارزش ندارد ؟ گرانبها است یا گرانبها نیست ؟ ارزشش چه نوع ارزشی است ؟

آیا انسانی که اینگونه است ، در نظر ما یک قهرمان هست یا نیست ؟ قهرمان است این قهرمانی یعنی

چه؟ راز این قهرمانی در کجاست؟ این است معنی سؤالی که می‌کنیم تا بعد جوابش را بدهیم: راز اخلاقی بودن این کارها، این فکرها، این نیتها، این میلها، این اراده‌ها در کجاست؟

### سخن خواجه عبدالله انصاری

تعبیری دارد خواجه عبدالله انصاری که حالا شاید از خودش تعریف کرده به هر حال او مردم عارف وارسته ای بوده می‌گوید: "بدی را بدی کردن سگساری است" یک کسی به آدم بدی می‌کند، انسان در مقابل بدی او بدی می‌کند این، سگ رفتاری است چون اگر سگی سگ دیگری را گاز

بگیرد او هم گازش می‌گیرد "و نیکی را نیکی کردن خراکاری است" یک کسی به آدم نیکی

می‌کند، انسان در مقابل نیکی او نیکی می‌کند این هم کار مهمی نیست نمی‌دانم دیده اید یا ندیده

اید؟ هر کس مثل من دهاتی باشد دیده: یک الاغ وقتی که شانه یک دیگر را می‌خاراند، او هم

فورا شانه او را می‌خاراند اگر دید او شانه او را می‌خاراند که از این خاراندن خوشش می‌آید، فورا

شانه رفیقش را می‌خاراند "بدی را نیکی کردن کار

خواجه عبدالله انصاری است "حالا یک چهارمی هم دارد: "و نیکی را بدی کردن کار ما مردم

ایرانی است. "شعری است در دیوان منسوب به امیرالمؤمنین می‌فرماید:

و ذی سفه یواجهنی بجهل

و اکره ان اکون له مجیبا

"سفیه" نه معنایش دیوانه است، بلکه یعنی کسی که رشد فکری و هدف داشته باشد، کار او جنبه

اجتماعی پیدا می کند و دیگر جای گذشت نیست « واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما » (۱)

امیرالمؤمنین چنین سخنی می خواهد بفرماید .

"و ذی سفه یواجهنی بجهل"

بسا هست آدمهایی که رشد فکری ندارند، با روی جهالت و نادانی خودشان با من روبرو می شوند،

از من بدگویی می کنند، به من فحش می دهند

"و اکره ان اکون له مجیباً"

{ و من کراهت دارم از اینکه پاسخ آنها را بدهم } .

یزید سفاهه و ازید حلماً

کعود زاد فی الاحراق طیبا (۲)

خیلی اتفاق می افتد که او بر سفاقت و جهالت و بدگویی خودش می افزاید، من بر حلم خودم

می افزایم مثل من مثل آن عودی است که در آتش می اندازند، هر چه آتش بیشتر می سوزد، بیشتر

بوی خوشش ظاهر می شود غرض اینکه حلم نیز یک ارزش اخلاقی است . این شعر در "مطول"

است :

و لقد امر علی اللئیم یسبنی

فمضیت ثمه قلت لا یعیننی

من بر بعضی اشخاص پست ناکس عبور می کنم (مرور می کنم) او فحش می دهد ، { با خود }  
می گویم مقصود او من نبودم .

### بازاری و مالک اشتر

داستان مالک اشتر را همه شنیده اید : او که مردی قوی اندام و قوی هیکل بود ازبازار کوفه  
می گذشت یک بچه بازاری آنجا نشسته بود او را نمی شناخت نوشته اند یک بند قه ای که نمی دانم  
چه بوده ، مثلا آشغالی را برداشت پرت کرد به سر و صورت مالک مالک اعتنایی نکرد و رد شد بعد  
ازاینکه رد شد ، شخصی به آن بازاری گفت : آيا شناختی این کسی که این جور به او اهانت کردی ،  
مسخره اش کردی که بود ؟ گفت : که بود ؟ گفت : مالک اشتر امیر الجند و سپهسالار علی بن ابی  
طالب بدنش به لرزه افتاد گفت : قبل ازاینکه درباره من تصمیمی بگیرد بروم از او معذرت بخواهم  
تعقیبش کرد ، دید رفت داخل مسجد و شروع کرد به نماز خواندن دو رکعت نماز خواند صبر کرد  
تا نمازش را سلام داد بعد سلام داد و افتاد به التماس که من همان آدم بی ادب بی تربیتی هستم که به  
شما جسارت کردم ، نمی شناختم ، و از این حرفها مالک گفت : به خدا قسم اصلا من نمی خواستم  
به مسجد بیایم ، جای دیگر می رفتم به خدا قسم من به مسجد نیامدم جز برای اینکه دو رکعت نماز  
بخوانم و بعد درباره تو دعا بکنم که خدا از گناه تو بگذرد و تو را هدایت کند این کار اسمش  
چیست ؟ یک ارزش اخلاقی بسیار عالی درباره ائمه اطهار ، ما از این جور قصه ها ، حکایات و  
داستانها الی ماشاء الله داریم .

## مرد شامی و امام حسین (ع)

داستانی است که هم به امام حسن نسبت داده اند و هم به امام حسین ، و این روایتی که نقل می کنم درباره امام حسین علیه السلام است مردی به نام " عصام بن المصطلق " اهل شام ، آمد در مسجد مدینه مردی را دید با هیبت و جلال ( ۱ ) . نظرش را جلب کرد گفت این کیست آنجا نشسته ؟ معلوم می شود شخصیتی است یک کسی گفت : حسین بن علی بن ابیطالب ( ۲ ) .

تاشنید حسین پسر علی ، گفت : قربه الی الله بروم چند تا فحش آبدار به او بگویم آمد و روبروی حضرت ایستاد وبا کمال وقاحت ، تا می توانست حضرت امیر و خود حضرت را سب کرد و فحش داد که اسلام را شما خراب کردید ، شما مردمی هستید منافق ، و از این حرفها . امام نگاهی به او کرد ، در چهره اش خواند که او یک مرد اغفال شده است همینکه حرفهایش تمام شد فرمود : « ا من اهل الشام انت ؟ » آیا تو اهل شامی ؟ گفت بله

یک جمله بیشتر نگفت : « شنشنه اعرفا من اخزم » ( 1 ) مثل است : می دانم ، شامیها این جور هستند . بنابر این شما در شهر ما غریب هستی ، مهمان ما هستی ، بیا برویم منزل مهمان ما باش ، تو را پذیرایی می کنیم ، اگر آذوقه ات کم باشد آذوقه به تو می دهیم و خود این مرد می گوید یکمرتبه حالتی به من دست داد ، دوست داشتم زمین شکافته بشود به زمین فرو بروم .

یزید سفاهه و ازید حلما

کعود زاد فی الاحراق طیبا



